ترانه و تصنیف

امیری فیروزکوهی

گمان میکنم در بین همهء این سنت‏های شکسته و هنرهای فاسد شده،هیچ هنر و سنتی‏ نباشد که در شکستگی و فساد بپای ترانه‏سازی و ترانه‏خوانی بی‏بنیاد ما برسد.هر روز و شب‏ می‏بینیم که عده‏ای از مردان قوی بر زو بال و سطبر یال و کوپال و احیانا با عارضی از ریش و پشم مالامال(که بقول آن بیتل هوشمند انگلیسی در مصاحبهء با یکی از مخبران جرائد «اگر جاز خوانان شما یکی دو سال در زورخانه‏ها کباده بکشند و میل بگیرند،قطعا پهلوانانی‏ قوی‏دست و بی‏شکست از آب درخواهند آمد»)نوبه نو و تازه‏به‏تازه.بل که خلق الساعه‏ و بی‏اندازه،در مرئی و منظر یا مسمع و مخبر مردم قرار میگیرند و با ادا و اطوارهای دختران‏ نوبلوغ(بشکن زنان و غربیله‏کنان)بحر طویل‏هایی بی‏وزن و شکسته و بی‏ضرب و جسته جسته، درست مانند حرف زدن محاوره،در مقام‏های ارمنی و آسوری و اروپایی و افریقایی(1)با صداهایی درست و مهیب میخوانند که بجای نوازش گوش،برش روح میکند و عوض کشش دل، طپش دل میآورد.و چون قطع و وصل و درآمد و فرودی در هیچ آهنگ ندارد،ناچار موزیک‏ چیزی برای خود مینوازد،و آنان چیز دیگری برای خود بعربده سرمیدهند،که هیچیک‏ با دیگری تناسب و هم‏آهنگی ندارد.با شعرهایی که پناه بر خدا،نه نظم است و نه نثر و نه‏ بقول قدیمی‏ترین پیشرو نوسرایان آقای دکتر تندرکیا(نثم)بل‏که کلماتی است از فرهنگ‏ معاشقهء چارواداران و ترکیبباتی از آهنگ معانقهء(شب کاران)بارکیک‏ترین و مستهجن‏ترین‏ معانی و عامیانه‏ترین و کوچه باغی‏ترین الفاظ(البته آهنگ و شعر کوچه باغی که سابقه‏ای‏ قدیم دارد منظور نیست).چندانکه واقعا از همه‏کس ساخته نیست.میتوان گفت کمالی‏ است در بی‏هنری و هنری در بی‏کمالی.و چنین ترانه‏خوانی در این حد از هر انسانی که‏ تارهای صوتی و حنجره‏اش به یکی از امراض حلق مبتلی نیست و میتواند با صدای بلند سخنی‏ بگوید و حرفی بزند،ساخته است،و هیچ قید و شرط و تعلیم و مدت هم لازم ندارد.و همان‏ صرف ادعا و وقاحت در دعوی و بیشرمی بین جمع پایه و مایهء چنین هنری است.کافی است‏ که کسی مدعی خواندن باشد و بلندگوئی بدست آورد و در یکی از این مراکز رسانندهء جمعی‏ عربده و فریادی بکام دل بکشد و خود را هم خواننده و نوازنده(البته نوازندهء گیتار هیکلی) و هم‏آهنگ‏سازی برازنده معرفی کند.آن‏وقت خواهید دید که صدها نفر او را قبول دارند (1).و گاه محلی‏های مدرن ساخت طهران آنهم در کارگاههای ارمنی و بخصوص‏ بلهجهء رشتی:

و بنام چهرهء هنری کشف شده به یکدیگر معرفی میکنند.و این نسبت مگر مصداق آنچه که‏ آن مرد گفت وز توست که«خردها پستی گرفته»و یا نتیجهء تلقین دائم و القای مداوم همین‏ عربده‏ها بگوش و طبع عامهء مردم از راه مراکز ارتباط جمعی چرا که طبع آدمی محول به‏ انس و عادت است و قبول هر خوب و بدی منوط بکثرت عمل و مداومت.

عجیب اینجا است که هرگاه از این دستگاه‏ها بنام دلسوزی و پاسداری از هرفن و هنر، خواهشی در تعدیل این فریادها و عربده‏های بی‏حد ومر شود و تقاضا کنند که خوب در این‏ مهم با اساتید موسیقی و ترانه شناسان بسیاری که بحمد اللّه در اختیار دارید.مشورت و از علم‏ و اطلاع و نظر و فرمان ایشان استفاده کنید متعذر باین عذر میشوند که مردم(لابد غرض طبقه‏ جوان و نوبلوغ است نه عامه مردم که اصلا اکثرشان در این صراط نیستند)

این نوع ترانه‏ها و همین ترانه خوانها را می‏پسندند و تعدد و تکرار آنها را از ما میخواهند و چون ما در خدمت مردمیم نه مردم در خدمت ما،ناچار باید خواست ایشانرا محترم شماریم و خواست معدودی دیگر را بحساب نیاریم.

در صورتی که اولین وظیفهء این دستگاه‏ها،هدایت و راهنمایی همهء افراد کشور از پیرو جوان و صغیر و کبیر باصول صحیح و فروع درست هریک از مظاهر علمی و هنری و اجتماعی و سیاسی است،بل‏که اصولا غرض و فائده وجودی و ایجادی این دستگاهها غیر از این نیست. فی المثل همانطور که در اغلاط سیاسی و اجتماعی و ادبی و گفتاری مردم،ایشانرا بروش صحیح‏ و طریق صواب و درست نوشتن و درست گفتن رهبری میکنند و از جمله میگویند.«حرف میم» را در(محبت)و«حرف شین»را در(شجاعت)مفتوح ادا کنید که صحیح آن چنین است. و یا روش منحرفان و خرابکاران را تقبیح مینمایند و بحق و واقع میگویند که ما در سایه امن‏ و راحت یک کشور و تحت لواء و قدرت یک رهبر زندگی میکنیم و میبایست در سطوح و شقوق‏ دیگر زندگانی و لوازم و شرائط هریک از آنها هم‏جنبهء ارشاد و هدایت را مورد لحاظ قرار دهند، و از انحراف و خراب‏کاری در جهت علم و ادب و هنر و صناعت کشور هم بسختی جلوگیری نمایند و نه تنها در شعر و موسیقی ابو ابجمعی خود بل‏که در شعر و موسیقی تمام مملکت هم سرمشق‏ از درستی و صحت نموداری از رهبری و هدایت باشند.نه آنکه دیگران و حتی مبتدیان و کمال‏ نیافتگان،آنها را بمراعات ذوق و سلیقهء ابتدائی خود مجبور و ملزم گردانند.و بجای اینکه‏ تعلیم بیابند و راهنمایی شوند،تعلیم بدهند و راهنمایی کنند.

دیگر اینکه این عذرهم که ما ناچار از مراعات سلیقهء اکثریت از مردمیم(و حال اینکه‏ این اکثریت نیز آماری صحیح ندارد)و گوش بزنگ آواز آنان تا به‏بینیم بکدام ترانه پای‏ کوبی و به چه ضربی دست‏افشانی میکنند درست نیست.زیرا اولا اجماع مردمی بریک یا چند امر غلط موجب آن غلط به صحیح و مجوز تسری آن به جمیع شوؤن دیگر نیست و چه بسا که اکثریت و اجتماع متوجه چیزی به هوی و هوس است که از نظر عقل مردود و ناپسند و از جهت واقع درست در طرف نقیض آن هوس عمومی است.و ثانیا همانطور که‏ عرض شد فائدهء وجودی و علت غائی این دستگاه‏ها،راهنمائی و راهبری عامهء مردم‏ حتی خواص آنان به هرچیز درست و هر فکر صواب و هر مقصدی عالی است.نه فقط مراعات هوس‏ آنی عده‏ای از مراهقان در سنین سر بهوایی و هیچ ندانی و احتیاج مبرمشان به ارشاد و هدایت‏ و حفظ و حمایت از فرو افتادن در ورطات گمراهی و ضلالت در جمع مراحل زندگانی.آیا صحیح است که در یک دبیرستان یا دانشکده که موضوع است برای تعلیم و تربیت نوباوگان و دانشجویان و ارشاد آنان به عالی‏ترین مقصد از علم و کمال دانش و معرفت معلمان و مربیان‏ آن،بعذر اینکه چند هزار دانشجو از ما میخواهند که بجای درس فیزیک،مشق رقص بدهیم، و یا چون همهء ایشان عوض(رفتند وگفتند)مینویسند«رفتن و گفتن»(و این سبک حرف‏ آسان‏تر از صورت اول است)ما هم ناچاریم که خواست ایشانرا مراعات کنیم و خودمان هم‏ بهمین نحو بگوییم و بنویسیم زیرا اولا ما در خدمت این عده‏ایم و ثانیا اکثریت در طرف‏ آنهاست،زیرا جمعیت ایشان بالغ بر هزار و افراد ما کمتر از صد نفر و صد نفر با هزار نفر قابل قیاس نیست!!

همچنانکه هیچ آدم عاقلی این‏چنین عذرهای مفالطی را از هیچ مدرسه و معلمی نمی‏پذیرد و متوقع است که مدرسه و معلم باید طریق صحیح وراه مستقیم را به متعلم نشان دهد و لواینکه‏ او نپسندد و سر بعصیان برآورد و هم‏چنین این دستگاه‏ها باید وظیفه تعلیمی و تربیتی خود را برطبق اصول و موازین کامل بانجام رسانند و سعی کنند که سطح فکر و دریافت عمومی را به‏ عالی‏ترین حد کمال از حقیقت و واقع برسانند،و خود را آنقدر تنزل ندهند که بجای تعلیم و ارشاد،خود متعلم و منقاد گردند و عوض بالا بردن میزان درک و فهم عمومی،دانش خود را تا سطح پایین و نازل منزله فهم عوام تنزل دهند،و نیز بجوانان و مبتدیان بیاموزند که‏ نخوانده ملایی و ندیده بینایی ممکن نیست و هرچیزی در حدود خود،دانش و روشی دارد که‏ محتاج به آموختن و فراگرفتن است حتی روش دریافت هنر و تأثیر از آن،که قبول هنر و تأثر از آن نیز برای خود هنری است که باید به القاء و تلقین آموخته و به اکمال و تمرین‏ ملکه گردد و هیچیک از این شقوق و فنون نیست که یا خلق الساعه و یا مانند کپسولی ازدوا با جرعه‏ای از آب قابل تأثیر و اکتساب باشد.

تا اندک‏اندک جوانان و نوباوگان ما بهدایت و رهبری همین دستگاه‏ها بوسیلهء اساتید فن موسیقی‏دانان کهن به کیفیت موسیقی صحیح اجدادی خود و پرورش ذوق در تشخیص‏ خوب و بد آنها استقلال یابند و بدانند که قید و شرط تصنف‏سازی و ترانه‏پردازی چه از حیث‏ موسیقی و آهنگ و چه از جهت خواندن و پروراندن آن بانوایی لطیف و روح نواز و آهنگی‏ موزون و موافق ضرب و ساز کدام است و این عربده‏های دل‏آشوب جان گسل و شبه توپ و و تفنگ بی‏وزن و بی‏لحن و کج‏آهنگ،با آن بحر طویل‏های عامیانه و سخنان بین الاثنین‏ جاهلانه و آن سازهای ناموزون خارج از بدترین مخارج چیست؟

اکنون بجا است که از آن طرف موضوع یعنی از طرف تفریط و تعصب و تحجر و عدم‏ انعطاف شعرای سنی قدیمی نیز سخنی بمیان آوریم و دو جهت افراط و تفریط یا تقابل و تضاد را مورد لحاظ قرار دهیم و بعرض برسانیم که هنوز در آن حد از راه وسط یا اعتدال هستند کسانی‏که هم امروز در احلامی از آنسوی قرون و اعصار بسر میبرند و پای اندیشه و عمل از اریکه و محدوده ابتدائی شعر فارسی فروتر نمیگذارند و همچنان از شعر ابو العباس مروزی و منجیک ترمذی نسخه‏برداری میکنند و سرمشق میگیرند و خود را ابدا مجاز و معذور به تغییر کلمه‏ای ملازم با تغییر زبان و سخنی مناسب با اوضاع زمان نمیدانند،تا آنجا که هرگاه‏ شاعری در اعصار اولی سخن در تنگنای شعر و مقام عسر و حرج کلمهء(هرگز)را،بصورت‏ (هگرز)درآورد،آن لغزش را هم بحکم استادی و پیش‏کسوتی او از لوازم سخن سخته و سنجیده میشمارند،و آنرا بلغظ در سخن امروزی خود که باید مفهوم و مورد پسند اهل فن‏ باشد بخلاف مفهوم فصاحت بکار میبرند.و همچنین(قرمیز)و(بمهمانا)و(بعدلی)را که‏ مسخ‏گونه‏ای از(قرمز)و(بمهمانی یا مهمان)و(ابو عبد اللّه)است با حفظ ترکیب،استعمال‏ میکنند آنها را از موارد تقلید ذهنی و عکس‏برداری عینی از قدماء(که آنرا هنری مشکل‏ میشمارند بحساب میآورند)،و شاید(الفغدن)و(الفنجیدن)مخصوص بروز گار و محل مخصوص‏ ناصر خصرو را.